

مسئله دموکراسی و عملیات "آزادی ایران"

نوشته: طارق علی**

ترجمه: احمد مزارعی

عقابها و بازهای واشنگتن حریصانه و با چشمانی مملو از تجاوز به سوی ایران مینگرند. انگلستان همچون سگ شکاری از شوق تهاجم، زبان خود را بیرون میآورد. سفیر اسرائیل به واشنگتن توصیه میکند که مبادا مسیر تهاجم امپراتوری علیه عراق به همانجا اکتفا نموده بلکه به فوریت هجوم به سوی تهران و سپس دمشق را تکمیل نماید. "کیوتران" کاخ سفید اما چنین باور دارند که یورش به ایران ضروری نیست، کافی است که ما عراق را به اشغال درآوریم، آنگاه به راحتی شاهد آن خواهیم بود که حاکمان تهران با پاهای خود به استقبال ما خواهند شتافت.

مسلمای چنان جدلهایی در واشنگتن برای شاه جوان چندان رضایتبخش نیست، "شاهی" که در روزهای اخیر با انجام مصاحبه در CNN و CBS و BBC خود را برای قرار گرفتن بر تخت طاووس آماده میکند. وی و طرفدارانش در لس آنجلس خود را آماده میکنند تا امپراتوری آمریکا همانطور که در گذشته پدر و جد وی را به قدرت رسانیدند، این بار نیز سلطنت را به آنان بازگردانند. و اگر بنای امپراتوری آمریکا چنین باشد، چه مدت به طول خواهد انجامید تا وی بر اریکه نشیند؟

چنین به نظر میرسد که طرفهای درگیر از آمریکا گرفته تا انگلستان، اسرائیل و شاهزاده بی تخت و تاج، هیچکدام به آن درد و رنجی که ملت ایران طی سالهای دراز با خود حمل میکند، توجهی ندارند. درد و رنج و تلخکامی هایی که بر این ملت تحمیل شده و به وسیله شعرا، ادبا و نویسندگان این سرزمین در حافظه تاریخی مردم زنده نگه داشته شده است. ملت ایران فراموش نکرده اند که چگونه آمریکا با کمک انگلستان با همکاری شاه و روحانیت به تغییرات فاجعه باری در کشورشان دست زده و مولود تازه دموکراسی را در ایران به قربانگاه بردند.

هنگامی که احمد شاملو از بهترین شعرای ایران در سال ۲۰۰۰ درگذشت، بیش از یکصد هزار نفر که اغلب آنان را جوانان تشکیل میدادند در تشییع جنازه وی شرکت کرده و گاه به طور جمعی اشعاری را از وی میخواندند. اشعاری که بیانگر امید به آینده بهتر، سرزندگی و شادی بود. شاملو در زندگی خود فراز و نشیب های گوناگونی را از سر گذراند که گاه در اشعار وی منعکس شده. شاملو زندگی خود را از سرگذشت تاریخ سیاسی کشورش جدا نمیدانست و در یکی از اشعار که خود نشاندهنده دوران رکود و رنج سیاسی و اجتماعی جامعه ایران است میسراید: سرزمینی بی بهار، که صدای پرندۀ ای در آن شنیده نمیشود، زندانها چنان گسترده شده اند که روح را میآزارد...

اوضاع در ایران همیشه این چنین نبوده است. در قرن بیستم در دوره های کوتاهی شرایطی پیش آمد که ملت ایران میتوانست به آرمانهای آزادیخواهانه و عدالت جویانه خود جامعه عمل ببوشاند، اما هر بار این فرصت ها یا ریبوده شد و یا سرکوب گردید. بین سالهای ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۱ وقوع انقلاب مشروطه در ایران به مثابه زمین لرزه عظیمی بود که خاندان فاسد قاجار را که همه ثروتهای ایران را به امپراتوری انگلستان به ثمن بخش فروخته بودند، درهم کوبید. در این دوره برای اولین بار در ایران پارلمان تاسیس یافت و در همین دوره شورشهای فراوان دهقانی علیه ملاکان که گردانندگان اصلی مملکت بودند به راه افتاد. پیدایش مطبوعات آزاد و مدافع دموکراسی، تشکیل جمعیت هایی از روشنفکران که مشروعیت فکری خود را از انقلاب فرانسه و پتروگراد میگرفتند، نشر اندیشه های مرفعی موجب شکاف در شیوه تفکر سنتی جامعه گردید، به طوری که این شکاف به درون طبقه حاکمه و روحانیت نیز راه یافت. بخشی از روحانیت در کنار فنودالها و دستگاه هیأت حاکمه قرار گرفت و به سرکوب نیروهای انقلابی پرداخت.

با وجود آنچه که گذشت، اوضاع چنان نیز نماند. در سال ۱۹۱۰ روحانی جوانی به نام "کسروی" که نسبت به اوضاع جامعه و طبیعت دچار تناقضاتی شده بود، شبها به پشت بام منزل خود در تبریز میرفت تا حرکت ستارگان و بویژه ستاره دنباله دار را تعقیب کند. وی سرانجام تصمیم گرفت از علم الهیات به علم مادیات پناه برد و در قلعه مستحکم آن سنگر بگیرد. کتابها و مقالات وی دلایل بسیار محکمی علیه جهل و خرافات و اصول شیعه گری به همراه داشت. احمد کسروی در نوشته های خود در دفاع از جامعه مدنی، حقوق زنان و اصلاح جامعه سرسختانه دفاع مینمود. این عمل شجاعانه وی خشم و غضب ملایان مرتجع و بیسواد را برانگیخت، آنان وی را به زندق و الحاد متهم نمودند. در سال ۱۹۴۶ ملایان مرتجع علیه وی به دادگاه شکایت برده وی را متهم نمودند که علیه اسلام و مسلمین اسانه ادب نموده است. به هنگام تشکیل دادگاه آنان منتظر پایان جلسات دادگاه نمانده و با ضرب چند گلوله به حیات این دانشمند بزرگ پایان دادند. بدینسان میتوان گفت که وی یکی از پیشگامان مبارزه با تاریخ اندیشی بود که به قتل رسید.

انقلاب مشروطه، شاه و مستشاران خارجی وی را به شکست کشانید، اما این پیروزی زمان درازی به طول نینجامید. در این مرحله "رضاخان" که افسری کم سواد و دست پرورده فوج قزاق بود وارد میدان شد. قزاقها نیروی مسلحی بودند که توسط دولت روسیه تزاری برای حفظ مصالح امپراتوری روسیه و هم حمایت از تاج و تخت شاه ایران تاسیس شده بود. پس از انقلاب بلشویکی در روسیه، قزاقها در ایران از حمایتی تزار محروم ماندند، افسران روسی به کشور خود بازگشتند و قزاقها مجبور شدند یا افسران تازه استخدام کرده و یا به وسیله افسران سابق قزاق به کار خود ادامه دهند. در سال ۱۹۲۱ حکومت بلشویکی روسیه همه قراردادهای ظالمانه دولت تزاری را با ایران لغو، بدیهیای ایران را به بانک دولتی روس کان لم یکن اعلام داشت و از بسیاری شرکتهای، اراضی و کارخانه های متعلق به دولت سابق در خاک ایران به نفع ملت ایران صرف نظر نمود.

لغو قراردادهای سابق توسط بلشویکها و افشای قراردادهای محرمانه بین تزارها و امپریالیسم انگلستان، موجب افشای غارتگریها و تجاوزات دو کشور امپریالیستی و بویژه انگلستان در ایران گردید و موجب تقویت روحیه میهن پرستی و مقاومت در مردم ایران شد. فوج قزاقها نیز از این شرایط تازه و روحیه آزادیخواهانه بی بهره نماندند. در همان سال رضاخان با گروه قزاق خود به سوی تهران به حرکت درآمده و خود را وزیر جنگ خواند. چهار سال پس از این، رضاخان از مجلس ایران خواست تا پادشاهی خاندان قاجار را در ایران ملغی نمایند. در این دوره رضاخان با تأسی از آتانورک رئیس جمهوری ترکیه در ایران به اصلاحاتی دست زد و بنای تاسیس دولت مدرن را در ایران آغاز نمود. باید گفت که رضاخان برعکس کمال آتانورک که جمهوری را پس از الغای خلافت عثمانی برقرار کرد، وی متأسفانه خود را شاه ایران خواند و از پشتیبانی دولت انگلیس نیز برخوردار شد.

اصلاحات رضاشاه در بهترین حالت سطحی ماند و نتوانست تغییرات ریشه ای در اوضاع جامعه به وجود آورد. وی در مرحله ای با روحانیت نیز درگیر شد تا حدی که بعضی از آنان را در ملا عام تنبیه نمود، البته رضاشاه با روشنفکران و نیروهای پیشرو جامعه نیز برخوردی بهتر از این نداشت. رضاشاه به تمام کتب و مطبوعات با بدبینی و به مثابه برانداز و علیه حکومت مینگریست. در زمان وی هر گونه کوششی برای استقرار دموکراسی در ایران با استهزاء و مخالفت پاسخ داده شد.

مغازله رضاشاه با رایش سوم در جریان جنگ دوم جهانی (تعویض نام فارس به ایران به پیشنهاد سفیر برلن در تهران انجام گرفت اگرچه ایران مرکز نژاد آریایی بوده است) موجب سقوط وی گردید. نارضایتی انگلیسی ها از سیاستهای رضاشاه موجب آن شد تا در سال ۱۹۴۱ وی را عزل نموده و به تبعید فرستادند. آنان سپس فرزند بیست ساله وی که دارای شخصیتی ضعیف و "با هوشی متوسط" بود به جای پدر نشاندند. شاه تازه آنچه را که بر پدرش گذشته بود فراموش نکرد و به درستی آموخت که هیچگاه نباید بر روی ولی نعمت خود شمشیر بکشد.

اشغال ایران توسط قوای روسیه و انگلستان و رقابت میان آن دو، شرایطی را در ایران به وجود آورد تا نیروهای مختلف اجتماعی که تا آن روز فرصت بروز نیافته بودند، ظاهر شده و فعالیتهای خود را به شکل علنی آغاز نمایند. جریان ملی و دموکراتیک، ترقی خواهان و کمونیستهای متمایل به اتحاد شوروی. در این مرحله نیروهای ملی و دمکرات ها سرسختانه به دفاع از استقلال و تمامیت ارضی ایران پرداخته و خواستار خروج سریع سربازان بیگانه از ایران شدند. دکتر محمد مصدق از پیشگامان مبارزه برای آزادی ملی در ایران در راس نیروهای آزادیخواه قرار گرفت. وی اگر چه خود از خانواده اشراف قاجار بود اما سرسختانه با مناسبات آنچنانی مخالف بود و چه در زمان رضاشاه و چه در زمان شاه جدید بر این عقیده خود استوار ماند و در این راه مصائب فراوانی را متحمل گردید. مصدق برای استقلال ایران سرسختانه به مبارزه پرداخت. از نظر وی استقلال یعنی خروج قوای بیگانه روسی و انگلیسی از ایران و ملی نمودن صنعت نفت که در انحصار و مالکیت انگلستان بود.

برعکس مصدق که آزادی و استقلال کامل ایران را خواستار بود، کمونیستهای حزب توده به علت دنباله روی بی چون و چرا از شوروی، تنها خواستار خروج قوای انگلیسی از ایران بودند. این سیاست حزب توده موجب آن شد که بسیاری از نیروهای مترقی به پشتیبانی از مصدق برخیزند و در عین حال این عملکرد حزب توده باعث شد تا پایگاه اجتماعی آن در میان روشنفکران ملی گرا تضعیف گردد. با وجود همه آنچه گذشت باید گفت که این حزب موفق گردید قطب عظیمی از بهترین متفکران و روشنفکران ایرانی را به سوی خود جلب نماید.

کتاب "همه مردان شاه" تالیف استفان کینزر، مرثیه ای است که به مصدق اهدا شده است. آری دکتر محمد مصدق سیاستمداری با خونی آبی رنگ، مخلص در راه به دست آوردن استقلال سیاسی و اقتصادی برای میهن خود، کسی که با کارهای صادقانه توانست پشتیبانی میلیونها نفر از هموطنان خود بویژه اهالی ساکنان روستاها را کسب کند، کسی که کینه دو امپراتوری بزرگ انگلستان و آمریکا یکی زوال یابنده و دیگری در حال صعود را علیه خود برانگیخت، دو امپراتوری که مصالح اقتصادی مشترکی داشتند. اوایل سال ۱۹۴۳ وزیر خارجه آمریکا "کوردل هال" طی نامه ای به رئیس جمهور "روزولت" چنین مینویسد: "علیرغم عوامل "انسانی" که ما را وامیدارد تا از نفوذ اتحاد شوروی در منطقه جلوگیری کنیم، مسئله بسیار مهم و سرسختانه دیگری نیز وجود دارد که ما باید بکوشیم به آن اهمیت لازم را بدهیم. این مسئله این است که ما نباید بگذاریم قدرت بزرگی در منطقه خلیج فارس پا بگیرد، زیرا در آن صورت به نفوذ نفتی ایالات متحده آمریکا در عربستان سعودی ضربات جدی وارد خواهد شد."

در ادامه چنین سیاستی بود که از سال ۱۹۴۲ هیأت های نظامی آمریکایی به طور مرتب وارد ایران میشدند و البته هدفشان نیز روشن بود. دولت آمریکا خواستار تشکیل ارتشی در ایران بود تا بتواند از منافع دراز مدت ایالات متحده آمریکا در منطقه محافظت نماید. در حالی که آمریکا و انگلستان هر دو جزو کشورهای معظم محسوب میشدند، اما با نفوذ گسترش یابنده آمریکا در منطقه بویژه در آذربایجان و کردستان، برای دولت انگلستان راه دیگری نمیماند جز این که هر روز بیشتر و بیشتر به نفع دولت آمریکا از منطقه عقب نشینی کند.

مبارزات میهن پرستانه مصدق شعله های آتش آزادیخواهانه را در میان ملت ایران برافروخت. شاه وحشت زده از ملت در سال ۱۹۵۳ مجبور به فرار از ایران گردید و صنایع نفت به فوریت ملی شد. کارگران ایرانی در پالایشگاه و سایر موسسات نفتی در خوزستان همانند بردگان در اسارت به سر میبردند. «استفان کینزر» مؤلف کتاب «همه مردان شاه» وضعیت کارگران ایرانی را از قول یکی از مدیران اسرائیلی که در مجله «اورشلیم پست» به چاپ رسیده چنین توضیح میدهد: «کارگران ایرانی به مدت هفت ماه تابستان گرم خوزستان مجبور بودند در زیر درختهای نخل و غیره به سر ببرند. با آغاز فصل سرما شرکت نفت آبادان آنان را به درون «سوله» های بسیار بزرگی که هر کدام گنجایش سه چهار هزار کارگر داشت منتقل مینمود. آنان مجبور بودند خود و خانواده و همگی در کنار هم در این «سوله» ها بخواهند. سهم هر یک به اندازه یک تخت میشد. برای این جمعیت زیاد دستشویی و توالت نیز در نظر نگرفته بودند. هنگامی که من با همکار انگلیسی خود به صحبت مینشستم به آنان یادآوری میکردم که مناسب نیست شما با ملت

فارس این چنین برخورد میکنید، آنان پاسخ میدادند که ما انگلیسها تجربیات فراوانی در رابطه با زندگی ملت‌های عقب مانده داریم. عدالت و سوسیالیسم چیز بسیار خوبی است ولی برای درون انگلیس، در خارج از انگلستان ما باید «آقا» باشیم.»

«حزب کارگری» در انگلستان حتی در درون کشور خود نیز به عهد و قول «سوسیالیستی» خود عمل نمیکرد. وزیر خارجه «حزب کارگر» در انگلستان «هربرت موریسون» تصمیم گرفت تا مصدق را سرنگون کند، اما در این کار موفق نشد.

وی چنین برنامه ریزی کرد که تعدادی ناو جنگی را آماده کرده و ترتیب حمله به ایران را بدهد و بدین شکل زمینه سقوط مصدق را فراهم آورد. در آن زمان «هری ترومن» با این کار وزیر خارجه انگلستان به مخالفت برخاست. وی سفیر خود را به همراه نامه ای اعتراضی به نزد «هربرت موریسون» فرستاد با این مضمون که مصدق از پشتیبانی ۹۵٪ مردم ایران برخوردار است و انجام چنین کاری بلاهت مطلق است.

تنها پس از پیروزی «دوایت آیزنهاور» (بانی استراتژی امنیت ملی فعلی) امکان دست زدن به چنین اعمال ضد انقلابی علیه مصدق فراهم شد. برادران «دالس» با نام عملیات «آژاکس» فعالیت خود را برای سرنگونی مصدق آغاز کردند. دموکراسی سکولاری که به وسیله جبهه ملی و در رأس آن دکتر محمد مصدق برای اولین بار در ایران تاسیس یافته بود با کامل تاسف به وسیله کودتای امریکایی و انگلیسی درهم شکسته شد. استفان کینزر در کتاب خود توانسته است با زبردستی ویژه ای تمام جزئیات کودتا، شخصیت های شرکت کننده را به طور کامل ترسیم کند.

سال‌های درازی که از وقوع کودتا گذشته دلایل فراوانی را بر درستی نوشته های استفان کینزر در جلوی دیدگان ما میگذارد. دهشت انگیز این که اکنون و با گذشت این سالیان دراز کمتر کسانی به انکار و تقبیح آن عمل شوم میپردازند و سنوالی که اکنون در برابر ما قرار میگیرد این است که آیا باید ۵۰ سال بگذرد تا ما باخبر شویم که بوش و بلر خود میدانستند که در عراق اسلحه کشتار جمعی وجود ندارد و ادعاهای اینان تنها سرپوش برای اشغال و غارت کشور عراق بوده است؟

در قسمتی از کتاب کینزر انتقاد ملایمی بر مصدق وارد میشود مبنی بر این که وی نتوانست هراس امریکاییان را از نفوذ شوروی در ایران محاسبه کند و سیاست‌گرایی خود را بر آن اساس بنا نهد. این انتقاد درست در جهت عکس دلایل و دفاع مصدق در دادگاه مسخره ای که برای «محاكمه» وی ترتیب داده شده بود مینماید و در کتاب ذکر آن رفته است. مصدق به درستی تنها «جرم» خود را چنین شرح میدهد: «تنها جرم من همانا ملی کردن صنایع نفت و اخراج شبکه های سیاسی و نفوذ بزرگترین کشور استعماری از ایران بوده است.»

به همین سبب سازمان «سیا» در بازگرداندن شاه به قدرت در سال ۱۹۵۳ اقدام کرد و به فوریت و در فردای کودتا سرکوب نیروهای لیبرال، دمکرات، ملی گرا و کمونیست‌ها آغاز گردید. امریکا اقدام به تاسیس پلیس مخفی «ساواک» کرد که به شیوه ای تازه به دستگیری و شکنجه نیروهای مترقی پرداخت. در این دوره هرگونه فعالیت سیاسی جرم به حساب میآمد. از همین دوره است که طیف بسیار گسترده ای از نیروهای آزادیخواه ایرانی ناگزیر از جلای وطن به سوی اروپا و امریکای شمالی گردیدند و در آنجا سازمانها و انجمنهای خود را برای مبارزه با شاه به راه انداختند. در این دوره در ایران به جز در مساجد مکان دیگری برای بحث و تجمع وجود نداشت و تنها در مساجد بود که میشد علیه دولت مباحثی آن هم در سطحی بسیار ساده به راه انداخت. حمایت مطلق ایالت متحده امریکا از دیکتاتوری شاه، حتی مخالفان معتدل شاه را هم مجبور به خروج از کشور نمود. فریدون تنکابنی شاعر و نویسنده ایرانی در سال ۱۹۷۰ در کتاب «یادداشت‌های شهر شلوغ» در مورد سیاست‌های جهان آن روز چنین مینویسد: «اگر کاریکاتوریست بودم شکل شخص امریکایی را با لباس نظامی و پوتین براق چنین ترسیم میکردم که یک پای خود را بر پشت امریکایی لاتین، پای دیگرش را بر پشت منطقه جنوب شرق آسیا گذاشته در حالی که با دست چپ خود گلوی یک سیاهپوست را میفشارد...» و هنگامی که طوفان اخیر وزید و شاه را از سر راه برداشت، تنها آیت الله‌ها بودند که بر جامعه تسلط داشتند و تنها آنان توانستند از خلاء گورستان مانند ای که شاه پس از حوادث سالهای ۱۹۵۳ در ایران به وجود آورده بود بهره ببرند. به درستی روشن شد که آن دیکتاتوری که خمینی پس از به قدرت رسیدن بر ایران حاکم نمود، چیزی نبود بجز صورت دیگری از دیکتاتوری شاه به معنی دقیق کلمه. ادعاهای ضد امپریالیستی نمودن ملاها در ایران به شیوه ای بسیار احمقانه مطرح شد و از همان ابتدا گفتار و کردارشان مشکوک و متناقض مینمود. شیوه سرکوب علیه مردم در ایران و عراق هر کدام معانی ویژه خود را دارند. صدام در عراق همه نیروهای مترقی همچون لیبرال‌ها و کمونیست‌ها را سرکوب نمود، اما حکومت بعث در زندگی خصوصی مردم دخالت نداشت. در کشور عراق بارها، کاباره‌ها، رقص خانه‌ها و همه امکان تفریح عمومی باز و آزاد بودند و کسی در این گونه موارد مزاحمتی برای کسی ایجاد نمینمود. در ایران برعکس عراق بجز سرکوب وحشیانه همه نیروهای مخالف، پلیس مذهبی در تمام شئون و زندگی خصوصی مردم دخالت داشت. دستگیری و شلاق زدن جوانان در ملا عام به اتهام شادی کردن و منع میلیون‌ها انسان از داشتن حداقل آزادی‌های شخصی جامعه ایران را دچار خفگی نموده بود. امروز در ایران نفرت از حاکمیت مذهبی بسیار گسترده شده است. بر طبق آمار موجود ۶۵٪ جوانان زیر ۲۵ سال که در جامعه و خانواده مذهبی تولد و رشد یافته اند شدیداً ضد ملاها و ضد مذهبی‌اند و اینان کسانی هستند که بجز حکومت مذهبی شیوه دیگری را در زندگی تجربه نکرده‌اند.

تجربه بسی چیزها به ایرانیان آموخته و خود بهترین آموزگار ایرانیان است. آیت الله‌های پر قدرت نخواهند توانست بر قوانین تکامل طبیعی غلبه کنند. اگر ایرانیان را به حال خود رها کنند آنها خود میدانند که چگونه، چه زمانی و بر اساس چه مصلحتی علیه ظالمان و تجاوزکاران به حقوق خود به اقدام مناسب دست بزنند، شاید اصلاحات مقدمه ای برای آن باشد. نبوغ و زیبایی کار فیلمسازان ایران در ایران و خارج، کتب و اشعاری که غالباً به شکلی مخفیانه در بین ایرانیان رد و بدل میشود گام‌های اولیه تغییر ریشه ای از درون است. اگر گروه بوش، چینی و رامسفلد به عملیاتی در ایران

دست زنند، تنها به استقرار ارتجاعی هارتر و بدتر کمک خواهند نمود. غالباً اینچنین است که منافع امپراتوریها با مصالح ملتها منطبق نمیگردد. غالب ایرانیان میدانند که «آزاد» سازیهایی از این نوع، آنان را با مشکلات بسیار عظیمی روبرو خواهد ساخت، بویژه این که ملت ایران کاملاً به این نکته واقفند که این امپراتوری به خاطر مصالح خود بر چه اعمالی علیه ملت ایران در پنجاه سال گذشته دست زده است.

* اگر گروه بوش، چینی و رامسفلد به عملیاتی در ایران دست زنند، تنها به استقرار ارتجاعی هارتر و بدتر کمک خواهند نمود
** طارق علی روزنامه نگار و تحلیلگر مارکسیست یکی از فعالان سابق جنبش تروتسکیستی (بین الملل چهارم) و رهبر جنبش دانشجویی ضد جنگ ویتنام در بریتانیا در دهه ۷۰ بود.

باز تکثیر از: اتحادیه جوانان سوسیالیست انقلابی
<http://www.javaan.net>